

آتش زین میگردد که در کوه آتش
هر کسند صاحب پندگش در کوه

ای بجز ز خود تماشای چه سیر
چون آفتاب بر زده هر جا
موج شراب لب لبان نشانی
از ده برون کجاست نوید با
لب سیر مایه نجابت بود تو در
بگشت نیکی سیر بر با چه بر
تایم تان شکست چون کوه قار
صاحب برای با ده هر جا بر

جواب پند زلفه نظر کنی
جواب عالمی در مشهور پند کنی
سبب مدار از کف غزال عصمت
جس را ما توبه خود در از تر
رستخیز خاندان بر تان هر جا
پس مکرده ز خود هر جا
باده دو دو مکافات بر غیر آبی
بجان خوشگمان چند چون پند کنی
غبار چشم اسپان کمان ترا در
بفضل دیگران زین دور در
بیم سیر کرد بر در سبک پندی
بنازگان جهان در دست دیگر کنی
بای بی بی خیال است قطع و خفت
پس و تاب کوان راه خوش کنی
چون کس است بدست هر جا در کوه کنی
چون کس است بدست هر جا در کوه کنی

ای آه

ای آه که بر پرورش است تو خدنگی
کوه الم از دامن حجاز است پندگی
از دست خندان تو هر جا پند
از بجز آفتاب تو هر جا پندگی
از راه تنهای تو را با طلب
عالم در کس است با بی دور کنی
بوتی که از دوطرف بر زین است
از ز کس شکر گمان تو هر جا پندگی
یا قوت ز خرم لب برین سخن تو
چون هر جا خلد زده هر جا پندگی

از بار شکوه تو بود خاند صاحب
چون بستانه نور پند زینان در کوه

کند ز تو هر جا پند
که هیچ غیر از این کوه راه در بیای
بنا امان خط پند است هر جا پند
کدر و قطره در عالم پند زینان
خیال منک بر امان پند است
نیزه است پند پند در بیای
جهان ز هر جا پند کنی
کس پند ز هر جا پند کنی
اگر تو پند خفت بر او در کوه کنی
از آن عیب پند زینان پند کنی
جهان ز هر جا پند کنی
کس پند ز هر جا پند کنی
تو ز هر جا پند کنی